|  |
| --- |
|  |
|  |
|  |
|

|  |
| --- |
|  **معرفی انواع قالب های شعر فارسی به زبان ساده** |

 |
|  |
|

|  |
| --- |
| مقدمه:منظور از قالب یک شعر، شکل آرایش مصرع ها و نظام قافیه آرایی آن است. شعر به مفهوم عام خود نه در تعریف می گنجد و نه در قالب، ولی شاعران و مخاطبان آنها، به مرور زمان به تفاهم هایی رسیده اند و شکلهایی خاص را در مصراع بندی و قافیه آرایی شعر به رسمیت شناخته اند. به این ترتیب در طول تاریخ، چند قالب پدید آمده و ؛ شاعران کهن ما کمتر از محدوده این قالبها خارج شده اند. فقط در قرن اخیر، یک تحوّل جهش وار داشته ایم که اصول حاکم بر قالبهای شعر را تا حدّ زیادی دستخوش تغییر کرده است.قالب شعر به شکل شعر گفته می‌شود که بر دو نوع است:شکل ظاهری و شکل درونی (یا شکل ذهنی). شکل ظاهری که شامل وزن یا بی‌وزنی، تساوی مصرع‌ها و یا کوتاهی و بلندی آنها، قافیه‌ها : – در صورتی که قافیه‌ای وجود داشته باشد – و صداها و حرکات ظاهری کلمه می‌شود.قالب در شعر کلاسیک فارسی، شکل ظاهری است که قافیه به شعر می‌بخشد. طول هر مصرع، چیدمان هجاهای هر مصرع، تعداد ابیات، آرایش مصرع‌ها، قافیه آرایی آنها و حتی عاطفه انتقالی شاعر به خواننده دیگر عوامل تعیین کننده قالب ظاهری شعرند.بیت :کمترین مقدار شعر یک بیت است.مصراع:هر بیت شامل دو قسمت است هریک از این بخش ها یک مصراع نام دارد کمترین مقدار سخن موزون یک مصراع است.وزن شعر:آهنگ خاصی که در تمام مصراعهای یک شعر یکسان است همان وزن شعر نامیده می شودردیف:کلمات هم معنی و مستقلی که در پایان مصراعها عیناً تکرار می شود ردیف نام دارد. شعری که ردیف دارد (مردّف) خوانده می شود.قافیه :کلمات هم آهنگ و هم وزن مصراعهای شعر را قافیه گویند.قافیه ردیف:قافیه اجباری و ردیف اختیاری است ،ردیف همواره تابع قافیه است و بعد از آن می آید.مصرّع :بیتی که هر دو مصراع آن قافیه داشته باشد مصرّع نام دارد.قالب :شکلی که قافیه به شعر می بخشد قالب نام دارد . شعر سنتی قالب های متفاوتی دارد و شعر نیمایی (نو) قالب مشخصی ندارد.انواع قالب های کهن:در قالبهای کهن، شعر از تعدادی مصراع هموزن تشکیل می شود. موسیقی کناری نیز همواره وجود دارد و تابع نظم خاصی است.هر قالب، فقط به وسیله نظام قافیه آرایی خویش مشخّص می شود و وزن در این میان نقش چندانی ندارد. از میان بی نهایت شکلی که می توان برای قافیه آرایی داشت، فقط حدود چهارده شکل باب طبع شاعران فارسی قرار گرفته و به این ترتیب، قالبهای شعری رایج را پدید آورده است :۱- قصیده:قصیده نوعی از شعر است که دو مصراع بیت اول و مصراع های دوم بقیه ی بیت های آن هم قافیه اند.طول قصیده از ۱۵ بیت تا ۶۰ بیت می تواند باشد.لحن و موضوع قصیده حماسی است و در آن از مدح و مفاخره و هجو و ذم و …. سخن می رود و مسائل دیگر از قبیل مسائل اخلاقی و دینی و وصف طبیعت در قصیده جنبه فرعی دارد.نمونه ای از قصیده:قصیده “بهاریه” فرخی شامل صد و بیست و پنج بیت و در مدح سلطان محمود غزنوی است که برای نمونه ابیاتی از آن نقل می شود:بهار تازه دمید، ای به روی رشک بهاربیا و روز مرا خوش کن و نبید بیارهمی به روی تو ماند بهار دیبا رویهمی سلامت روی تو و بقای بهاررخ تو باغ من است و تو باغبان منیمده به هیچکس از باغ من، گلی، ز نهار!به روز معرکه، بسیار دیده پشت ملوکبه وقت حمله، فراوان دریده صف سوارهمیشه عادت او بر کشیدن اسلامهمیشه همت او نیست کردن کفارعطای تو به همه جایگه رسید و، رسدبلند همت تو بر سپهر دایره وارکجا تواند گفتن کس آنچه تو کردیکجا رسد بر کردارهای تو گفتار؟تو آن شهی که ترا هر کجا شوی، شب و روزهمی رود ظفر و فتح، بر یمین و یسارخدایگان جهان باش، وز جهان برخوربه کام زی و جهان را به کام خویش گذار\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_۲- مثنوی:واژه ی مثنوی از کلمه ی “مثنی” به معنی دوتائی گرفته شده است. زیرا در هر بیت دو قافیه آمده است که با قافیه بیت بعد فرق می کند. از آنجا که مثنوی به لحاظ قافیه محدودیت ندارد بیشتر برای موضوعات طولانی به کار می رود.خصوصیات مثنوی باعث شده است که داستان ها اغلب در قالب مثنوی سروده شوند. علاوه بر داستان  سرایی، برای هر موضوعی که طولانی باشد هم از مثنوی استفاده می شود.سرودن مثنوی از قرن سوم و چهارم هجری آغاز شده است که از بهترین مثنوی ها می توان به شاهنامه فردوسی، حدیقه سنایی، خمسه نظامی و مثنوی مولوی اشاره کرد.قدیمی ترین مثنوی سروده شده- که اکنون به جز چند بیت چیزی از آن در دست نیست- مربوط به رودکی است که متن کلیله و دمنه را در قالب مثنوی به نظم در آورده بود.نمونه ای از مثنوی از بوستان سعدی:یکی گربه در خانه زال بود—– که برگشته ایام و بد حال بودروان شد به مهمان سرای امیر—– غلامان سلطان زدند شر به تیرچکان خونش از استخوان می دوید—همی گفت و از هول جان می دویداگر جستم از دست این تیر زن—– من و موش و ویرانه پیر زن\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_۳- غزل:غزل در لغت به معنی “حدیث عاشقی” است. در قرن ششم که قصیده در حال زوال بود غزل پا گرفت و در قرن هفتم رسما قصیده را عقب راند و به اوج رسید.در قصیده موضوع اصلی آن است که در آخر شعر “مدح” کسی گفته شود و در واقع منظور اصلی “ممدوح” است اما در غزل “معشوق” مهم است و در آخر شعر شاعر اسم خود را می آورد و با معشوق سخن می گوید و راز و نیاز می کند.این “معشوق” گاهی زمینی است اما پست و بازاری نیست و گاهی آسمانی است و عرفانی.ابیات غزل بین ۵ تا ۱۰ ییت دارد و دو مصراع اولین بیت و مصراع دوم بقیه ابیات هم قافیه اند.موضوعات اصلی غزل بیان احساسات و ذکر معشوق و شکایت از بخت و روزگار است. البته موضوع غزل به این موضوعات محدود نمی شود و در ادب فارسی به غزل هایی بر می خوریم که شامل مطالب اخلاقی و حکیمانه هستند.نمونه ای از غزل حافظ:ای پادشه خوبان داد از غم تنهاییدل بی تو به جان آمد وقت است که بازآییدایم گل این بستان شاداب نمیمانددریاب ضعیفان را در وقت تواناییدیشب گله زلفش با باد همیکردمگفتا غلطی بگذر زین فکرت سوداییصد باد صبا این جا با سلسله میرقصنداین است حریف ای دل تا باد نپیماییمشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کردکز دست بخواهد شد پایاب شکیبایییا رب به که شاید گفت این نکته که در عالمرخساره به کس ننمود آن شاهد هرجاییساقی چمن گل را بی روی تو رنگی نیستشمشاد خرامان کن تا باغ بیاراییای درد توام درمان در بستر ناکامیو ای یاد توام مونس در گوشه تنهاییدر دایره قسمت ما نقطه تسلیمیملطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرماییفکر خود و رای خود در عالم رندی نیستکفر است در این مذهب خودبینی و خودراییزین دایره مینا خونین جگرم می دهتا حل کنم این مشکل در ساغر میناییحافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمدشادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_۴- قطعه:قطعه شعری است که معمولاً مصراع های اولین بیت آن هم قافیه نیستند ولی مصراع دوم تمام ادبیات آن هم قافیه اند. طول قطعه دو بیت یا بیشتر است. قطعه را بیشتر در بیان مطالب اخلاقی و تعلیمی و مناظره و نامه نگاری بکار می برند.قدیمی ترین قطعه ها مربوط به ابن یمین است و از بین شاعران معاصر پروین اعتصامی نیز بیشتر اشعارش را در قالب قطعه سروده است. پروین اعتصامی مناظره های زیادی در قالب قطعه دارد از قبیل مناظره نخ و سوزن، سیر و پیاز و ……علت اسم گذاری قطعه این است که شعری با قالب قطعه مانند آن است که از وسط یک قصیده برداشته شده باشد و در واقع قطعه ای از یک قصیده است.نشنیده ای که زیر چناری کدوبنی —– بررست و بردمید بر او بر، به روز بیستپرسیدازچنار که توچند روزه ای؟ —– گفتا چنار سال مرا بیشتر ز سی استخندید پس بدو که من از تو به بیست روز —– برتر شدم بگوی که این کاهلیت چیست؟او را چنارگفت که امروز ای کدو —– باتو مراهنوز نه هنگام داوری استفردا که بر من و تو وزد باد مهرگان —– آنگه شود پدید که نامرد و مرد کیست!!!\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_۵- ترجیع بند:ترجیع بند از چند قطعه شعر تشکیل شده است که هر کدام از این قطعه شعرها دارای قافیه و وزن یکسان هستند و در آخر هر رشته شعر یک بیت یکسان با قافیه ای جداگانه تکرار می شود.بهترین ترجیح بندهای مربوط به سعدی ، هاتف و فرخی است.از ترجیع بندهای معروف ادبی فارسی ترجیع بند هاتف است که بیت ترجیع آن این است:که نیکی هست و هیچ نیست جز او —– وحده لا اله الا هوتصویر نمونه ای از ترجیع بند از دیوان سعدی:دردا که به لب رسید جانم —– آوخ که ز دست شد عنانمکس دید چو من ضعیف هرگز —– کز هستی خویش در گمانمپروانه ام اوفتان و خیزان —– یکبار بسوز و وارهانمگر لطف کنی به جای اینم —– ورجور کنی سرای آنمبنشینم و صبر پیش گیرم —– دنباله کار خویش گیرمزان رفتن و آمدن چگویم —– می آیی و می روم من از هوشیاران به نصیحتم چه گویند —– بنشین و صبور باش و مخروشای خام، من این چنین در آتش —– عیبم مکن ار برآورم جوشتا جهد بود به جان بکوشم —– و آنگه به ضرورت از بن گوشبنشینم و صبر پیش گیرم —– دنباله ی کار خویش گیرمای بر تو قبای حسن چالاک —– صد پیرهن از جدائیت چاکپیشت به تواضع است گویی —– افتادن آفتاب بر خاکما خاک شویم و هم نگردد —– خاک درت از جبین ما پاکمهر از تو توان برید هیهات —– کس بر تو توان گزید حاشاکبنشینم و صبر پیش گیرم —– دنباله ی کار خویش گیرم\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_۶- ترکیب بند:ترکیب بند از لحاظ ساختار شعری مانند “ترجیع بند” است و تنها تفاوت آن این است که بیت تکرار شده در بین قطعه های شعر یکسان نیستند.از ترکیب بندهای معروف ترکیب بند محتشم کاشانی در توصیف واقعه ی کربلاست.نمونه ی ترکیب بند از وحشی بافقی:دوستان شرح پریشانی من گوش کنید —– داستان غم پنهانی من گوش کنیدقصه بی سر و سامانی من گوش کنید —– گفت و گوی من و حیرانی من گوش کنیدشرح این آتش جانسوز نهفتن تا کی—– سوختم سوختم این سوز نهفتن تا کیروزگاری من و دل ساکن کویی بودیم —– ساکن کوی بت عربده جویی بودیمعقل و دین باخته، دیوانه رویی بودیم —– بسته سلسله ی سلسله مویی بودیمکس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود —– یک گرفتار از این جمله که هستند نبودنرگس غمزه زنش این همه بیمار نداشت —–سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشتاین همه مشتری و گرمی بازار نداشت —– یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشتاول آن کس که خریدار شدش من بودم —– باعث گرمی بازار شدش من بودم\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_۷- مسمط:مجموعه جدید مصراع همقافیه (بند مسمط) و یک مصراع که قافیه آن مستقل است. (رشته مسمط یا مصراع تسمیط) و این شکل چند بار با قافیه های متفاوت تکرار می شود.و اما مصراع های جدا با هم قافیه دارند، بدین نحو: الف—الف—الف—ی— ب—ب—ب— ی — ح— ح—ج—ی به مسمط هایی که بند مسمط و رشته مسمط آنها مجموعه سه مصراع باشد مسمط مثلث به چهار مصراع مربع و به پنج مصراعی مخمس و به شش مصرایی مسدس گویند. مسمط حداقل مثلث و حداکثر (معمولاً) مسدس است و همه مسمطات منوچهری مسدس است. مانند:گویی بط سپید جامه به صابون زده است — کبک دری ساق پای در قدح خون زده استبر گل تر دلیب، گنج فریدون زده است — لشگر چین در بهار، خیمه به هامون زده استلاله سوی جویبار خرگه بیرون زده است — خیمه آن سبزگون خرگه این آتشینباز مرا طبع شعر سخت به جوش آمده است — کم سخن عندلیب،دوش به گوش آمده استاز شغب مردمان لاله به جوش آمده است — زیر به بانگ آمده است بم بخروش آمده استنسترن مشکبوی، مشک فروش آمده است — سیمش در گردن است، مشکش در آستینمسمط معمولاً ساختمان قصیده را دارد اول آن تغزل است و بعد تخلص به مدح می پردازد. این نوع جدید مسمط است که به ابتکار منوچهری از مسمط قدیم ساخته شده است، مسمط قدیم بیتی است چند لختی که لخت های آن یک قافیه دارند (قافیه درونی) و لخت آخری آن با لخت های آخر ابیات دیگر هم قافیه است (قافیه بیرونی) او گاهی به این گونه اشعار شعر مسجع گویند و نمونه آن در اشعار مولانا زیاد است.دیده سیرست مرا جان دلیرست مرا —– زهره شیرست مرا، زهره تابیده شدمشکر کند عاشق حق، کز همه بردیم سبق —- بر زبر هفت طبق، اختر رخشنده شدمباش چو شطرنج روان خامش و خود جمله زبان—– کز رخ آن شاه جهان فرخ و فرخنده شدم\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_۸- مستزاد:مستزاد شعری است که در آخر مصراع های یک رباعی یا غزل یا قطعه، جمله ی کوتاهی از نثر آهنگین و مسجع اضافه می کنند که از لحاظ معنی به آن مصراع مربوط است ولی با وزن اصلی شعر هماهنگ نیست.در واقع کلمه ی مستزاد به معنی “زیاد شده” هم همین معنی را می دهد و علت نام گذاری این نوع شعر هم قطعه اضافه شده در پایان هر مصراع است.نمونه ی چند مستزاد:گیرم که ز مال و زر کسی قارون شد ———- مرگ است زپی!یا آن که به علم و دانش افلاطون شد ———- کو حاصل وی؟اندوخته ام ز کف همه بیرون شد ———- کو ناله ی نی؟ز اندیشه کونین دلم پرخون شد ———- کو ساغر می؟                                                                               (مشتاق اصفهانی)\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_۹- رباعی:رباعی از کلمه ی “رباع” به معنی “چهارتایی” گرفته شده است.رباعی شعری است چهار مصراعی که بر وزن “لاحول و لاقوة الابالله” سروده می شود.سه مصراع اول رباعی تقریباً مقدمه ای برای منظور شاعر هستند و حرف اصلی در مصراع چهارم گفته می شود.البته در زمانهای قدیم بعضی رباعی ها دارای چهار مصراع هم قافیه بودند.نمونه هایی از رباعی:هر سبزه که بر کنار جویی رسته است —- گویی زلب فرشته خویی رسته استپا بر سر سبزه تا به خواری ننهی —- کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است(خیام)\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_۱۰- دو بیتی:کلمه ی “دوبیتی” علاوه بر اینکه در مورد رباعی به کار می رود به معنی شعری است که دارای چهار مصراع است.دوبیتی شعری است که دارای چهار مصراع است و می تواند در هر وزنی سروده شود.رباعی نیز در واقع یک نوع دوبیتی است که وزن خاصی دارد.بیشتر دو بیتی های مربوط به بابا طاهر است.نمونه هایی از دو بیتی های باباطاهر:                    ز دست دیده و دل هر دو فریاد —–  هر آنچه دیده بیند دل کند یادبسازم خنجری نیشش ز فولاد ————- زنم بر دیده تا دل گردد آزاد\*\*\*جوونی هم بهاری بود و گذشت —– به ما یک اعتباری بود و بگذشتمیون ما و تو یک الفتی بود —— که آن هم نوبهاری بود و گذشت\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_۱۱-  تصنیف:بوی جوی مولیان آید همی —— یاد یار مهربان آید همیاین شعر منسوب به رودکی را که همراه با چنگ خوانده میشده شاید بتوان تصنیف دانست و از آن به بعد نیز عده ای از شاعران اشعار خویش را همراه با عود و چنگ می خوانده اند.عارف قزوینی تصنیف ساز و شاعر معروف اولین کسی بود که تصنیف را برای مقاصد سیاسی و میهنی سرودملک الشعرای بهار و رهی معیری نیز از تصنیف سازان معروف بودند.نمونه ای از تصنیف های ملک الشعرای بهار که در دستگاه ماهور خوانده می شود:زمن نگارم / خبر ندارد/ بحال زارم/ نظر نداردخبر ندارم / من از دل خود / دل من از من / خبر نداردکجا رود دل که دلبرش نیست/ کجا پرد مرغ / که پر نداردامان ازین عشق / فغان ازین عشق / که غیر خون / جگر نداردهمه سیاهی/ همه تباهی / مگر شب ما / سحر نداردبهار مضطر مثال دیگر / که آه و زاری / اثر ندارد 12- چهارپاره :چهارپاره از قالب های جدیدی است که هم زمان با رواج شعر نو بوجود آمده است.چهارپاره مجموعه ای از دو بیتی هایی است که در کل یک شعر را می سازند.دو بیتی های تشکیل دهنده چهارپاره از لحاظ قافیه با هم تفاوت دارند.نمونه ای از چهارپاره :آن قدر خواند که زاغان شامگاه —– شب را ز لابلای درختان صدا زدنداز بیم آن صدا به زمین ریخت برگ ها—– گویی هزار چلچله را در هوا زدند\*\*\*شب همچو آبی از سراین برگ ها گذشت —– هر برگ همچو نیمه دستی بریده بودهر چند نقشی از کف این دست ها نخواند —– کف بین باد طالع هر برگ دیده بود(نادر نادرپور)\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_13- مفردهر شعری حداقل یک بیت داردمفرد شعری تک بیتی است که شاعر تمام مقصود خود را در همان یک بیت بیان می کند.مفرد یا همان “تک بیت” اغلب برای بیان نکته های اخلاقی به کار می رود.در مفرد گاهی دو مصراع هم قافیه هستند و گاهی دارای قافیه نیستند.تصویر بعضی از شعرا دارای تک بیت های زیادی هستند، مانند سعدی که در پایان دیوانش به تعداد زیادی از این مفرد ها بر می خوریم که تحت عنوان مفردات تقسیم بندی شده اند.بعضی گفته اند که مفرد در واقع همان ضرب المثل است که به شعر بیان شده است.نمونه هایی از مفرد:پای ملخی نزد سلیمان بردن —– زشت است ولیکن هنر است از موریمردی نه به قوت است و شمشیر زنی —– آن است که جوری که توانی نکنی\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_۱۴- تضمین:تضمین به طور کلی به این معنی است که قطعاتی از شعر شاعر دیگری را در داخل شعر خود بیاورنددر بین شاعران قدیمی چون حافظ و سعدی و … تضمین به این معنا بوده است که با ذکر اسم شاعر، مصراع یا بیتی از شعر او را در میان غزل یا قصیده خود بیاورند.مثلاً سعدی غزلی دارد که این گونه شروع می شود:من از آن روز که در بند تو ام آزادم —– پادشاهم که به دست تو اسیر افتادمو حافظ در غزلی مصراع اول این غزل را به این صورت تضمین کرده است.زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم —– ناز بنیاد مکن تا نَکَنی بنیادمو در آخر، مصراع سعدی را تضمین می کند و می گوید:حافظ از جو ر تو، حاشا که بگرداند روی —- من از آن روز که در بند تو ام آزادماما تضمین در بین شعرای سده ی اخیر به این معنی است با شعری از شعرای قدیمی مسمط بسازندمثلاً غزلی از سعدی یا حافظ را تضمین می کنند و با اضافه کردن ابیاتی هم وزن و هم قافیه مصراع های اول آن شعر، شعری می سرایند که در قالب مسمط چهار یا پنج یا شش مصراعی است.این نوع تضمین در قدیم مرسوم نبوده و در سالهای اخیر متداول شده است. |

 |